

چارچوب سیاست پولی در سال ۱۳۹۰

مصاحبه با دکتر حسین قضاوی



نیوده است. همچنین در بُعد سیاست پولی نیز در سال ۱۳۸۷ نرخ رشد نقدینگی با کاهش قابل توجه به حدود ۱۵ درصد رسید. در سال ۱۳۸۸ نیز اگرچه نرخ رشد نقدینگی به حدود ۲۴ درصد افزایش یافت، اما در این سال بانکها عمدتاً سعی نمودند تا از محل افزایش سپرده‌ها، توازن به‌هم‌ریخته قبلی خود را جبران نمایند و در نتیجه قدرت وام‌دهی بانکها آهنگ قبل از سال ۱۳۸۷ را نداشت. مجموعه این عوامل کمبود تقاضای مؤثر و به‌تبع آن کندشدن آهنگ رشد اقتصادی را فراهم آورد. نکته مطلوبی که اخیراً اتفاق افتاده است اینکه به نظر می‌رسد رشد اقتصادی در سال ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ به مراتب بهتر از سال ۱۳۸۷ باشد. مضافاً بودجه سال ۱۳۹۰ حتماً به صورت واقعی انبساطی و ضدچرخه‌ای^۱ است و می‌تواند در رونق اقتصادی مؤثر باشد.

با توجه به شرایط فعلی و چشم‌انداز سال ۱۳۹۰، تحلیل

به نظر می‌رسد اقتصاد ایران از سال ۱۳۸۷ وارد رکود شده و از طرف دیگر در اواخر سال ۱۳۸۹ قانون هدفمندکردن یارانه‌ها نیز اجرا شده است که نتایج عملی آن عمدتاً در سال ۱۳۹۰ آشکار خواهد شد. در این شرایط شما عوامل اصلی رکود اقتصادی را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

به نظر می‌رسد علت اصلی شرایط کساد اقتصادی را باید در کمبود تقاضای مؤثر جستجو نمود. برای بررسی بروز کمبود تقاضای مؤثر می‌توان به چند عامل اشاره کرد. یکی اینکه تولید داخلی، بازار داخلی خود را به نحو شایسته به دست نیاورده است. در بُعد صادرات هم بازارهایی که بتواند ظرفیت تولید داخلی را به‌کار گیرد و چرخ تولید را بگرداند، در حد نیاز فراهم نشده است. به‌علاوه در طول دو سال اخیر بودجه دولت به لحاظ ارقام واقعی، از رشد قابل توجهی برخوردار

به نظر می‌رسد در سال ۱۳۹۰، با توجه به وجود یک بستر رانتی در نظام بانکی، سیاستگذار پولی باید تلاش نماید تا در راستای کاهش این بستر رانتی، نرخ سود عقود مبادله‌ای و مشارکتی را به یکدیگر نزدیک نماید

الگوی تولید، تحمل نمایند. اما به هر حال اثرات ناشی از هدفمندکردن یارانه‌ها یک واقعیت است که ما در سال ۱۳۹۰ با آن مواجه هستیم. قید دوم قانون برنامه پنجم توسعه است که برای نظام بانکی این الزام را قائل شده است که نرخ سود سپرده‌های یک‌ساله باید از نرخ تورم سال قبل و نرخ تورم انتظاری سال بعد متأثر باشد، به‌گونه‌ای که منافع سپرده‌گذار محفوظ بماند. در واقع این قیدی است که سیاستگذار پولی با آن مواجه است. قید سوم برای سیاستگذار پولی، انتظارات دولت در مورد نرخ سود تسهیلات است، به نحوی که نرخ سود کاهش یابد تا هزینه تولید تا حدودی کنترل شود. قید چهارم دغدغه سیاستگذار پولی در مورد وجود یک بستر رانتی در نظام بانکی است. این بستر رانتی در حال حاضر ناشی از نرخ سود تسهیلات به صورت ترجیحی است که به دلیل تفکیک میان نرخ سود عقود مبادله‌ای و مشارکتی به وجود آمده است. در واقع اگر کسی بتواند در چارچوب عقود مبادله‌ای تسهیلات دریافت نماید، با یک نرخ سود پایین‌تری مواجه است و اگر در چارچوب عقود مشارکتی تسهیلات دریافت نماید با نرخ سود بالاتری مواجه خواهد بود و این بستر رانتی موجبات تضعیف تخصیص بهینه منابع را فراهم نموده است. بنابراین این امر نیز قیدی است که سیاستگذار پولی باید به آن توجه داشته باشد. مجموعه این موارد باید در سیاست پولی سال ۱۳۹۰ منعکس شود. به نظر می‌رسد اگر سیاستگذار پولی بخواهد سیاست پولی خود را برای بازار پول و نهادها و مردمی که با بازار پول سر و کار دارند روشن کند، باید به این قیود توجه نماید و بر اساس آنها اتخاذ موضع نماید.

ارزیابی شما از سیاست مناسب برای تعیین نرخ سود بانکی در سال ۱۳۹۰ با توجه به چارچوب سیاست پولی چیست؟

مدینه فاضله برای بازار پول این است که در بازار پول شرایط رقابتی حاکم باشد. شرایط رقابتی به این مفهوم است که تعدد عرضه‌کنندگان و متقاضیان وجوه و شفافیت اطلاعات در بازار وجود داشته باشد. ما در حال حاضر حداقل از نظر تعداد بانک‌های فعال در بازار پول و نحوه کارکرد آنها در وضعیتی نیستیم که شرایط رقابتی حاکم گردد، به این



شما در مورد چارچوب سیاست پولی مناسب در این سال چیست؟

برای بررسی انتخاب چارچوب مناسب سیاست پولی در سال ۱۳۹۰ بهتر است ابتدا وضعیت پولی در سال اخیر را بررسی نماییم. در سال ۱۳۸۹ با وجود اجرای طرح هدفمندکردن یارانه‌ها در دی‌ماه، نقدینگی به عنوان متغیر عمده پولی، تا پایان سال رفتار متمایزی را در مقایسه با سال گذشته نشان نداده است و در نهایت نرخ رشد نقدینگی در سال ۱۳۸۹ به حدود ۲۵ درصد رسید. همچنین در این سال نرخ رشد پایه پولی به حدود ۲۰ درصد رسید، در حالی که نرخ رشد پایه پولی در سال ۱۳۸۸ حدود ۱۲ درصد بود. البته تغییرات اجزای پایه پولی نیز از اهمیت برخوردار است. در سال ۱۳۸۸، رشد پایه پولی عمدتاً از افزایش بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی و کاهش سپرده‌های دولت نزد بانک مرکزی ناشی شده است. در سال ۱۳۸۹ نیز پایه پولی تحت تأثیر خالص بدهی‌های بخش دولتی و نیز بدهی‌های بانک‌ها به بانک مرکزی منبسط شد. در مجموع با توجه به اجرای طرح هدفمندکردن یارانه‌ها، نرخ رشد پایه پولی و نقدینگی در سال ۱۳۸۹ خارج از انتظار و خارج از سطح مطلوب نبوده است.

ما در شرایطی وارد سال ۱۳۹۰ شدیم که سیاستگذار پولی با مجموعه‌ای از قیود مواجه است. قید اول، اجرای قانون هدفمندکردن یارانه‌هاست که در نتیجه آن قیمت حامل‌های انرژی افزایش یافته و این امر موجب افزایش هزینه‌های بنگاه‌ها و خانوارها شده است. البته دولت نیز تلاش نموده است که افزایش هزینه‌های خانوار را با یارانه مستقیم جبران نماید و همچنین تلاش می‌نماید تا با ارائه کمک‌هایی به بنگاه‌های تولیدی، بنگاه‌ها بتوانند افزایش هزینه‌ها را تا زمان اصلاح

با توجه به افزایش نرخ تورم در سال ۱۳۹۰ و انتظارات تورمی محدودی که وجود دارد، ساختار زمانی نرخ سود سپرده‌ها باید به گونه‌ای باشد که در کوتاه‌مدت، از واقعیت افزایش ملایم نرخ تورم و وجود انتظارات تورمی متأثر گردد

معنا که رفتار یک بانک در نرخ سود بانکی، بر رفتار بانک‌های دیگر تأثیر نگذارد. تجربه‌ای که در سال‌های گذشته در بانک مرکزی شاهد آن بودیم این است که اگر بانک‌ها را در طیف معینی از نرخ‌های سود آزاد بگذاریم، چنانچه یکی از این بانک‌ها نرخ سود را تا بالاترین حد این طیف افزایش دهد، بقیه بانک‌ها نیز مجبورند از آن تبعیت نمایند. در واقع نظام بانکی ما در شرایط رقابت انحصاری قرار دارد و در این شرایط طبیعی است که اگر دست بانک‌ها را در تعیین نرخ سود سپرده‌ها آزاد بگذاریم، هزینه تأمین منابع عموم بانک‌ها افزایش خواهد یافت. البته اگر روزی بازار غیرمتشکل در ایران به حداقل ممکن برسد، تعداد بانک‌ها به اندازه کافی باشد، شفافیت اطلاعاتی وجود داشته باشد و همچنین بازدهی بخش‌های مختلف اقتصادی متوازن گردد، می‌توان آزادسازی بازار پول را به مراحل پیشرفته‌تری نیز ارتقا داد. اما در شرایط فعلی در اقتصاد ایران این ظرفیت وجود ندارد که آخرین حد آزادسازی مالی را که عبارت از آزادسازی نرخ سود بانکی است، اعمال کند.

در شرایط فعلی، طبیعی است که سیاستگذار پولی در تعیین نرخ سود بانکی به سمت یک رهیافت افراطی نمی‌رود و نمی‌تواند برود، به این معنا که بخواهد به صورت دفعی آزادسازی بازار پول را در دستور کار خود قرار دهد، به نحوی که به بانک‌ها اجازه دهد بر اساس سازوکار بازار پول، تجهیز منابع نمایند و بر اساس آن تسهیلات ارائه دهند، زیرا از یک طرف دولت انتظارات خاصی از نظام بانکی دارد و از طرف دیگر بازدهی در بخش‌های مختلف اقتصادی، متوازن نیست. در مقابل سیاستگذار پولی به اعمال سرکوب مالی شدید به معنای کاهش شدید نرخ سود بانکی و به ناگزیر نرخ سود سپرده‌ها (به عنوان یک رهیافت پولی افراطی) تمایلی ندارد و سعی می‌کند رهیافت خود را تا حد ممکن در جلسات شورای پول و اعتبار تشریح کند تا شورای مزبور به لحاظ اطلاعات و تحلیل در دسترس، در موقعیت مناسبی برای تصمیم‌گیری قرار گیرد.

به نظر می‌رسد در سال ۱۳۹۰، با توجه به وجود یک بستر رانتی در نظام بانکی، سیاستگذار پولی باید تلاش نماید تا در راستای کاهش این بستر رانتی، نرخ سود عقود مبادله‌ای و مشارکتی را به یکدیگر نزدیک

نماید. مشکل دیگر این است که در حال حاضر برخی از تسهیلات در قالب عقود مشارکتی با نرخ‌های سود مورد انتظار بسیار بالا (بیش از ۲۵ درصد) ارائه می‌شود، در حالی که به نظر می‌رسد پروژه‌های معدودی با چنین نرخ‌هایی صرفه اقتصادی داشته باشند و طبیعی است که چنین نرخ‌هایی اجحاف به تسهیلات‌گیرندگان است.

بنابراین بانک مرکزی باید تلاش نماید تا در سال جدید محدودیتی را بر نرخ سود عقود مشارکتی در چارچوب بانکداری بدون ربا اعمال نماید، به عبارت دیگر نسبت سهم سودی که بانک‌ها در عقود مشارکتی برای خودشان در نظر می‌گیرند باید به گونه‌ای باشد که نرخ سودی که در قرارداد عقود مشارکتی درج می‌کنند، با توجه به هزینه تجهیز منابع از یک حد معقولی (مثلاً حدود ۱۸ تا ۲۱ درصد) بالاتر نرود. اما بر اساس قانون بانکداری بدون ربا، بانک مرکزی می‌تواند حداقل نرخ سود مورد انتظار عقود مشارکتی را تعیین نماید. در این قانون این اختیار به صراحت نیامده است که بانک مرکزی بتواند حداکثر نرخ سود مورد انتظار عقود مشارکتی را تعیین کند، اما بندی در این قانون است که بر اساس آن بانک مرکزی می‌تواند حداکثر نسبت سهم سود بانک‌ها را در عقود مشارکتی تعیین نماید که تاکنون بانک مرکزی از این پتانسیل استفاده نکرده است.

بانک مرکزی می‌تواند نسبت سهم سود را به گونه‌ای تعیین نماید که نرخ سود عقود مشارکتی از یک حدی بالاتر نرود. هزینه تجهیز منابع بانک‌های غیردولتی در مجموع حدود ۱۶ درصد است و از آنجا که نرخ سود عقود مبادله‌ای کنترل‌ی بوده است، بانک‌ها سعی کرده‌اند به سمت عقود مشارکتی که در آن دست بازتری برای تعیین نرخ سود دارند، حرکت کنند. بنابراین به نظر می‌رسد نرخ سود عقود مشارکتی در سال ۱۳۹۰ باید سامان یابد. هر سیاستی که در مورد نرخ سود تسهیلات و به خصوص در مورد عقود مشارکتی اعمال شود، باید به واقعیت هزینه تجهیز منابع بانک‌ها توجه داشته باشد و بانک‌ها را در وضعیتی قرار ندهد که به لحاظ سوددهی دچار مشکل شوند.

بنابراین محدودیت در نرخ سود عقود مشارکتی در صورتی می‌تواند افزایش یابد که نرخ سود عقود مبادله‌ای افزایش یابد یا حداقل طبقات آن افزایش یابد، به گونه‌ای که این اطمینان حاصل شود که اجحافی از ناحیه بانک به مشتریان نمی‌شود و از طرف دیگر بانک‌ها نیز در معرض زیان‌دهی قرار نمی‌گیرند.

مسئله دیگر توجه به ساختار زمانی نرخ سود سپرده‌هاست. قاعده‌تاً ساختار زمانی نرخ سود سپرده‌ها باید نسبت به واقعیت‌های اقتصادی واکنش نشان دهد. واقعیت اقتصادی که در سال ۱۳۹۰ با آن مواجه

در کوتاه‌مدت نرخ رشد نقدینگی آهنگ انبساطی خواهد داشت ولی در میان‌مدت باید از رشد بیش از حد نقدینگی جلوگیری شود

اوراق مشارکت ترجیح دهد آن را در بازار ثانویه در بورس عرضه نماید، تا اینکه آن را به بانک عرضه کند. همین رویه در مورد اوراق گواهی سپرده نیز باید اتخاذ شود. به نظر می‌رسد که اوراق گواهی سپرده عام باید از یک طرف نرخ سود جذابی داشته باشد تا بانک‌ها هر زمانی که خواستند بتوانند منابع مورد نیاز را به صورت فعال جذب نمایند و از طرف دیگر باید بازار ثانویه برای عرضه آن نیز وجود داشته باشد تا این منابع برای بانک‌ها به اندازه کافی پایدار باشد. البته نرخ سود علی‌الحساب این ابزار بدهی باید به گونه‌ای باشد که امکان جذب آنها در بازار وجود داشته باشد.

ارزیابی شما از سیاست مناسب برای تعیین نرخ رشد پول و نقدینگی در سال ۱۳۹۰ با توجه به چارچوب سیاست پولی چیست؟

به نظر می‌رسد که بانک مرکزی در سال ۱۳۹۰، ناچار است یک سیاست پولی انبساطی را حداقل در نیمه اول سال در دستور کار قرار دهد تا انباره واقعی نقدینگی را در سطح قبلی آن حفظ نماید. در واقع برای اینکه مبادلات بتواند مشابه روال قبلی و متعارف خودش صورت پذیرد، انباره واقعی نقدینگی باید در سطح قبلی خودش حفظ شود. بنابراین در نیمه اول سال ۱۳۹۰، متناسب با آهنگ افزایش قیمت‌ها، بانک مرکزی باید انعطاف لازم در رشد نقدینگی را در جهت حفظ انباره واقعی نقدینگی داشته باشد. اگر این افزایش نقدینگی از محل بهبود ضریب فزاینده و افزایش پول درونی صورت پذیرد، بسیار خوب است و چنانچه این اتفاق نیفتد، نقدینگی باید از طریق افزایش پایه پولی افزایش یابد. طبیعی است که بانک مرکزی به صورت هفتگی تحولات پایه پولی را دنبال می‌نماید و چنانچه خالص دارایی‌های خارجی بانک مرکزی از محل افزایش درآمد نفت و فروش آن از سوی دولت به بانک مرکزی و یا خالص بدهی دولت به بانک مرکزی افزایش قابل توجهی نداشته باشد، بانک مرکزی باید تدابیری بیندیشد تا به صورت هدفمند از محل خطوط اعتباری که به بانک‌ها داده می‌شود، پایه پولی و به تبع آن نقدینگی را در حد لازم افزایش دهد. اما در نیمه دوم سال با ارزیابی‌هایی که بانک مرکزی انجام می‌دهد، قاعدتاً باید به نوعی کنترل رشد نقدینگی را آغاز نماید و تلاش کند تا رشد نقدینگی فراتر

هستیم، افزایش قیمت حامل‌های انرژی است که موجب افزایش هزینه خانوارها و افزایش نرخ تورم حداقل در یک دوره محدود می‌گردد. بنابراین با توجه به افزایش نرخ تورم در سال ۱۳۹۰ و انتظارات تورمی محدودی که وجود دارد، ساختار زمانی نرخ سود سپرده‌ها باید به گونه‌ای باشد که در کوتاه‌مدت، از واقعیت افزایش ملایم نرخ تورم و وجود انتظارات تورمی متأثر گردد. در مقابل از آنجا که هدف از اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها این است که الگوی تولید و مصرف اصلاح گردد، پس قاعدتاً باید شاهد بهبود رشد اقتصادی و ثبات قیمت‌ها در میان‌مدت باشیم، در نتیجه طبیعی است که نرخ‌های سود سپرده‌های بلندمدت نیز باید بر این اساس تعیین گردد. در واقع علامتی که به بازار داده می‌شود باید به گونه‌ای باشد که در کوتاه‌مدت نظام بانکی (از طریق افزایش نرخ سود بانکی) تلاش نماید تا حافظ قدرت خرید سپرده‌گذاران باشد و در مقابل در میان‌مدت قدرت خرید سپرده‌گذاران از طریق ثبات قیمت‌ها حفظ خواهد شد. بنابراین منحنی ساختار زمانی نرخ سود سپرده‌ها که منحنی با شیب مثبت است، باید با توجه به افزایش زمان سپرده‌ها، از شیب این منحنی کاسته شود و نرخ سود در کوتاه‌مدت قدری جذاب باشد و در میان‌مدت، نرخ سود سپرده‌های چندساله می‌تواند حتی نسبت به سال ۱۳۸۹ کاهش یابد تا بانک‌ها زیر بار تعهدات آتی قابل ملاحظه با هزینه‌های بالا نروند، زیرا انتظار می‌رود نرخ تورم در میان‌مدت کاهش یابد. این موارد، مجموعه مسائلی هستند که سیاستگذار پولی در اتخاذ سیاست پولی باید مورد توجه قرار دهد. نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، سامان دادن بازار ثانویه سایر ابزار بدهی غیر از سپرده‌هاست. تا کنون از ابزار بدهی سنتی مانند اوراق مشارکت استفاده می‌شد که ناشر آن یا بانک مرکزی و یا دولت و شرکت‌های دولتی بوده‌اند. این اوراق به دلیل اینکه تضمین بازخرید قبل از سررسید بدون نرخ تنبیه قابل ملاحظه‌ای از سوی بانک‌ها داشته‌اند، عملاً به ایجاد اثر تزاحمی برای بخش خصوصی در گرفتن وام منجر می‌شود. در واقع چون بانک‌ها مجبورند قبل از سررسید اوراق مشارکت را بازخرید نمایند، بنابراین بخشی از منابع بانک‌ها به طور ناخواسته به نگهداری این اوراق تخصیص می‌یابد که به معنای اعطای وام ناخواسته از سوی بانک‌ها به ناشر اوراق مشارکت است. برای این موضوع نیز باید تدبیری اندیشیده شود. در سال ۱۳۸۹ بانک مرکزی حداکثر تلاش خود را انجام داد و سعی کرد هماهنگی‌های لازم را با سازمان بورس برای رفع این مسأله به عمل آورد. امیدواریم در مورد اوراق مشارکت وضع به گونه‌ای شود که نرخ تنبیه عرضه اوراق مشارکت به بانک‌ها قبل از سررسید به نحوی باشد که دارنده



نماید و به جای پرداخت پول نقد، از طریق رسید آتی پرداخت نماید. این امر می‌تواند فشار وارد به بانک‌ها ناشی از اثرات تزامنی دولتی را کاهش دهد. همچنین بانک مرکزی باید تلاش کند تا بازار بین‌بانکی را به گونه‌ای فعال نماید که بانک‌ها بتوانند نقدینگی کوتاه‌مدت مورد نیاز را از درون بازار بین‌بانکی فراهم نمایند.

افزایش سرمایه بانک‌ها و نقش آن در بهبود تأمین مالی از سوی نظام بانکی را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

افزایش سرمایه بانک‌ها شاید نتواند منبع قابل ملاحظه‌ای را برای تأمین مالی ایجاد نماید، بلکه بیشتر می‌تواند از منظر مدیریت ریسک بانک‌ها مورد توجه باشد. اگر کفایت سرمایه در سیستم بانکی در حد مناسبی باشد، این سیستم می‌تواند فعالیت ایمن‌تری داشته باشد و در نتیجه امکان بروز ریسک سیستماتیک در اقتصاد کاهش می‌یابد. از این منظر بهبود کفایت سرمایه بانک‌ها مناسب است اما در مورد اینکه آیا نظام بانکی اقتصاد را در حد کافی تأمین مالی می‌نماید، بهتر است نسبت مانده تسهیلات نظام بانکی به تولید ناخالص داخلی را مورد توجه قرار دهیم. این نسبت در حال حاضر نسبت قابل ملاحظه‌ای است. اما با این حال باید توجه داشته باشیم که فعالیت واسطه‌گری مالی در اقتصاد کشور به صورت روان صورت نمی‌پذیرد و اتفاقاً یکی از دلایل ضعف رشد اقتصادی در ایران، ضعف واسطه‌گری مالی است که در بخش‌های مختلف نمود پیدا می‌کند که بخشی از این ضعف خود را در بازار سرمایه نشان می‌دهد و برای درک آن کافی است افزایش سرمایه‌ای که از ناحیه بازار بورس اتفاق افتاده به ارزش تشکیل سرمایه ناخالص در طول هفت سال منتهی به سال ۱۳۸۶ بررسی نماییم. در این دوره تشکیل سرمایه در اقتصاد کشور شاید بیش از ۲۸ برابر افزایش سرمایه در بورس باشد. بنابراین بازار سرمایه می‌تواند نقش

در خصوص سیاست ارزی، بانک مرکزی باید تلاش نماید تا از نرخ ارز به عنوان لنگر اسمی مهار تورم در کوتاه‌مدت استفاده نماید ولی در میان‌مدت قاعدتاً نرخ ارز باید حامی تولید و رقابت‌پذیری کالاهای تولید داخل در مقایسه با کالاهای خارجی باشد

از آهنگ تورم افزایش نیابد. بنابراین در کوتاه‌مدت نرخ رشد نقدینگی آهنگ انبساطی خواهد داشت ولی در میان‌مدت باید از رشد بیش از حد نقدینگی جلوگیری شود و بانک مرکزی از طریق مرادواتی که با بانک‌ها دارد، می‌تواند به طور نسبی در اجرای سیاست کنترل نقدینگی به موفقیت دست یابد.

ارزیابی شما از روند افزایش بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی در پایه پولی چیست؟ آیا این افزایش ناشی از عملیات شبه بودجه‌ای دولت و تقاضای منابع مالی از سوی دولت و شرکت‌های دولتی است یا آنکه ناشی از سیاست ارادی بانک مرکزی است؟

البته وجود بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی گریزناپذیر است، زیرا بانک مرکزی، بانکدار بانک‌هاست و برای اینکه سیستم مبادلات اقتصادی روان باشد، بانک مرکزی باید به عنوان پایاپای‌کننده چک‌های بانک‌ها عمل نماید. به علاوه از آنجا که بانک مرکزی تنظیم‌کننده سیاست‌های پولی است و قبض و بسط نقدینگی را در کنترل دارد، طبیعی است که به صورت ارادی هم تصمیم می‌گیرد تا با اعطای خطوط اعتباری به بانک‌ها، زمینه رونق تولید را فراهم نماید. همچنین بانک مرکزی می‌تواند از تغییرات بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی به عنوان یکی از اجزای پایه پولی، جهت مدیریت پایه پولی استفاده نماید. اما اینکه به صورت ناخواسته و ناشی از اثرات تزامنی (که به دلیل کنش-های بخش دولتی در اقتصاد اتفاق می‌افتد) بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی افزایش یابد، پدیده مناسبی نیست و در کشورهای مختلف مجموعه‌ای از راهکارها را اتخاذ می‌نمایند تا بانک مرکزی توان لازم را برای مقابله با این روند داشته باشد. از جمله این اقدامات این است که سعی می‌کنند مرادوات بودجه‌ای دولت را منضبط و شفاف کنند. چنانچه در اقتصاد ایران اسناد خزانه اسلامی منتشر گردد، می‌توان مرادوات بودجه‌ای دولت را منضبط و شفاف نمود. در این صورت اگر دولت بخواهد هزینه‌ای را که درآمد کافی برای آن ندارد تأمین نماید، می‌تواند از طریق خزانه اسلامی و مبتنی بر کارهای انجام شده، اقدام

شرایط در دولت این توقع را ایجاد می‌نماید که دست‌اندرکاران امر اعم از بانک مرکزی و وزارت امور اقتصاد و دارایی، راهکارهایی ارائه دهند که نظام بانکی بتواند در یک افق میان‌مدت اولاً انطباق بیشتری با اصول شریعت و بانکداری اسلامی داشته باشد و ثانیاً رضایت فعالان اقتصادی را در ارائه خدمات بانکی فراهم نماید. در این چارچوب می‌توان به ابزار مبادلاتی مردم نگاه کرد و اگر نیاز به بهبود دارد، بهبود یابد. مثلاً بانکداری الکترونیک و نقل و انتقالات الکترونیک، یکی از ابعاد نظام پرداخت وجوه در کشور است. چک و اسکناس نیز از دیگر ابعاد پرداخت وجوه است. در زمینه مبادلات الکترونیکی، امضای الکترونیک یک مسأله مهم است. همچنین در مورد دسترسی بخش‌های تولیدی به منابع مالی، به گونه‌ای آسان‌تر انتظاراتی وجود دارد و دولت در صدد این است که با پیگیری طرح تحول بانکی سعی نماید تا بخش‌های مولد اقتصادی راحت‌تر بتوانند به اعتبار بانکی دست یابند یا اقشار آسیب‌پذیر که برای تأمین نیازهای روزمره خودشان نیاز به منابع مالی دارند، لازم است با سهولت بیشتری به منابع مالی دست یابند. در مجموع، به نظر می‌رسد سازماندهی که در حوزه قائم مقام بانک مرکزی برای طرح تحول نظام بانکی اتفاق افتاده است، بتواند تا حدودی توقعات را برآورده نماید.

پی‌نوشت:

1- Countercyclical

بیشتری در تأمین مالی داشته باشد و تأمین مالی مستقیم را تقویت نماید. نظام بانکی نیز با ارائه ابزارهای مالی متنوع و جدید می‌تواند تأمین مالی غیرمستقیم را تسهیل نماید.

ارزیابی شما از سیاست ارزی با توجه به روند تورم، کاهش قدرت رقابتی تولیدکنندگان داخلی در برابر رقبای خارجی و همچنین اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها چیست؟

حوزه سیاستگذاری نرخ ارز از ظرافت‌های خاصی برخوردار است. یکی از این ظرافت‌ها این است که سیاستگذار نباید در یک چرخه باطل قرار گیرد. افزایش نرخ ارز اگرچه رقابت‌پذیری تولیدات داخلی را تقویت می‌نماید و می‌تواند صادرات غیرنفتی را بهبود بخشد اما، از آنجا که حدود ۸۵ درصد واردات کشور مربوط به کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای می‌شود، افزایش نرخ ارز به افزایش هزینه تولید داخلی می‌انجامد و در دور بعدی، وقتی افزایش هزینه‌های تولید به تورم فشار هزینه می‌انجامد و قدرت پول ملی را کاهش می‌دهد، بنابراین دوباره باید نرخ ارز رسمی تعدیل شود و در نتیجه این چرخه تداوم می‌یابد. به عبارت دیگر افزایش نرخ ارز یک شمشیر دو لبه است که از یک طرف زمینه افزایش هزینه‌های تولید و بروز خاستگاه‌های تورم ناشی از فشار هزینه را به دنبال دارد و از طرف دیگر می‌تواند رقابت‌پذیری تولیدات داخلی را بهبود بخشد. آنچه مهم است، این است که در کنار توجه به بهبود رقابت‌پذیری تولیدات داخلی، سیاستگذار ارزی به ثبات مالی در اقتصاد کلان توجه داشته باشد. این ثبات مالی در میان‌مدت و بلندمدت بیشتر به نفع اقتصاد است، زیرا در این صورت کارگزاران اقتصادی می‌توانند با اطمینان خاطر بیشتری برنامه‌ریزی نمایند و در نتیجه می‌توان به نرخ رشد اقتصادی امید بیشتری داشت. در مجموع در خصوص سیاست ارزی، بانک مرکزی باید تلاش نماید تا از نرخ ارز به عنوان لنگر اسمی برای مهار تورم در کوتاه‌مدت استفاده نماید ولی در میان‌مدت قاعداً نرخ ارز باید از شرایطی متأثر باشد که حامی تولید و تقویت رقابت‌پذیری کالاهای تولید داخل در مقایسه با کالاهای خارجی باشد.

در نهایت طرح تحول نظام بانکی را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

کلیت نظام بانکی، نهادی است که باید دسترسی به اعتبار را برای کارگزاران اقتصادی تسهیل نماید، اما اگر از کارگزاران اقتصادی بپرسیم که دسترسی شما به اعتبار و خدمات بانکی آسان است یا نه، احتمالاً جواب قانع‌کننده از آنها دریافت نخواهیم کرد. طبیعتاً این